

عوامل نفوذی خاد در میان جنبش چپ انقلابی از جمله صادق ظفر ("پولاد گر") را بیشتر بشناسیم

بخش (۱)

کبیر توخی

۲۰۱۳ / ۷ / ۴

پیش درآمد :

"پولاد گر" که در اصل ، کسی جز صادق (ظفر) نمی باشد ، و نخست آقای برومند و در پی آن رفیق اندیشمند موسوی مدت ها پیش و متعاقب آن شماری از رزمندگان دلیر پورتال نام نامی وی را به حیث خاین و جاسوس در نوشته هایشان آورده اند . صادق ظفر به نامهای مستعار (پولادگر) ، (پ . ستیز) ، (د . شفق) ، (علینگار) و بسا نام های دیگر ، در سایت طراحی شده هفت رنگش ("شورش") به رهبران جنبش چپ انقلابی کشور که به جاودانگی پیوسته اند ، همچنان به سایر شخصیت های انقلابی کشور که خردمندان و با شهامت علیه امپریالیزم اشغالگر و جنایتکار امریکا و شرکاء و ارتجاع و اشکال تسلیم طلبی و اپورتونیزم آشکار و پنهان و وابسته می رزمند - طبق دستور **F S B (KGB)** و سران امپریالیستی و آمرین حرفه ئی انجوها - اتهام می بندد و تهمت می زند و جعل کاری می نمایند ؛ چنانچه در نوشته ای با امضای « **دست اندرکاران و ب سایت ... ۳** » **عقرب** » از این قلم ، یعنی کبیر توخی نام برده ، در ضمن این که از هیچ نوع دشنام و افتراء و اتهام و دروغ و جعل کاری ابا نورزیده ، کبیر توخی را مخاطب قرار داده ، چنین نوشته است :

« ... در زندان سرهمکاری باخاد است هارا گرفتید وبه زمبیل [**زنبیل**] کش آنها مبدل شدید. »

و حال آرزو دارم خوانندگان گرامی با دقت ببینند و بخوانند که همین صادق ظفر در ۲۰ جنوری ۲۰۱۱ زیر نام مستعار (د . شفق) ، (از "نهاد" همین « ۳-عقرب ») در باره من ، زندان پلچرخی و همسر مبارز و بسیار دلیرم (رحیمه توخی) چه نوشته است . بعد از نشر نوشته این حرفه ئی که در ذیل

آمده ، تلاش کردم نویسنده (د. شفق) را بشناسم . کی است ، تا به خاطر حسن نیتش از وی صمیمانه تشکر نمایم . شاید یکی دو هفته بیشتر از انتشار نوشته اش در « ۳عقرب » نگذشته بود که سایت " شورش " نوشته دیگری به همین نام مستعار (د. شفق) بیرون داد که در آن رفیق اندیشمند و مبارز دلیر موسوی را " جاسوس " گفته بعد از این که متیقن شدم ، این نوشته از صادق ظفر است که با یک نام مستعار به تعریف و تمجید و ستایش کسی می پردازد ، زمانی که متوجه شد ، شخصی را که ستایش کرده واقعی برایش قایل نشده ، تحویلش نمی گیرد ؛ آنگاه دچار خشم کشتمند گونه شده با نام های مستعار، فرد مورد نظرش را به باد ناسزا می گیرد . اهانت می کند و به وی اتهام می بندد و با جعلکاری یک دعوا جلب داخل ولایت کابل - به زعم خود - وظیفه گویا " انقلابی " ، در اصل کار و بار محوله اش را با لذت سادستیک و مهارت و کارکشتگی یک اجنت دنبال می کند .

حال توجه خوانندگان گرامی را به نوشته صادق ظفر با نام مستعار (د. شفق) در ذیل جلب می نمایم :

« "خاطرات زندان" »

روزنه یی [روزنه ای] بر جنایات هولناک یک رژیم مزدور

و تصویری از یک زن و شوهر انقلابی و شجاع «

« د. شفق

۲۰ جنوری ۲۰۱۱ «

« "خاطرات زندان" نوشته ای است که کبیرتوخی بطور سلسله وار دروب سایت «پیام آزادی» به نشر می سپارد. این سلسله از چندنگاه خیلی مهم است. قبل از کبیرتوخی کسانی [کسان] دیگری که زندان آن رژیم ننگ و نفرین رادیده، چیزهائی نوشته انداما نوشته [نوشته] کبیرتوخی سیمای توحش و بربریت [کلمه دری و مصدر جعلی عربی] یک رژیم مزدور را از زاویه [زاویه] خاصی ترسیم میکند. من متأسفانه [متأسفانه] این انسان تسلیم ناپذیر را ندیده و از نزدیک نمی شناسم ولی روان او را خوب درک می کنم و اکنون که فرصت میسر شده میکوشم نظراتم را در مورد خاطرات او بیان کنم. امیدوارم بیان نارسای من در ذهن این انسان تسلیم ناپذیر ناخوش ایندو واقع نشود و اراده [اراده] او را در امر ادامه [ادامه] مبارزه

و افشای جنایات امپریالیسم، سوسیال- امپریالیسم و ارتجاع مزدور خدشه دار نسازد. اگر در بررسی من قصوری مشاهده میشود؛ اشتباه غیر عمدی و نا آگاهانه خواهد بود.

کبیر توخی بعد از سپری کردن سالهای طولانی در زندان مخوف و هولناک رژیم مزدوران سوسیال- امپریالیسم شوروی زنده برمیگردد و خوشبختانه تاکنون در کنار مقرر دار دورنج های خود رابه مثابه [مثابه] پرکاهی از کوه جنایت و ستم آن رژیم بیان میدارد. سال های طولانی ای [طولانی] که کبیر توخی در زندان است همسرا و (رحیمه توخی که در عین حال همسنگرا و نیز هست) با تحمل هزاران نوع آزار و اذیت سگان پاسدار خلق و پرچم به دیدار او میرو و دیگانه "پای واز" او میباشد. رحیمه توخی در این ایام نتنها [نه تنها] زن جوانی [جوانی] است که شوهرش در زندان دشمنان خلق افغانستان بسر [به سر] میبرد بلکه مادر اطفال، نان آور خانواده و غم کش شوهرش نیز میباشد. در جهانی که زن بودن خود محکومیت به انواع حقارت و آزار است، رحیمه به دیدن کبیر از شهر کابل به پلچرخی میرود. زمستانهای سرد کابل، مشاهده اطفال کوچکش که نمیدانند چرا پدرشان را در عقب میله [های] آهنین انداخته اند، رحیمه را در بحریکرانی از اندوه و افسردگی غوطه ور میسازد، اما او نمیگذارد اطفالش این افسردگی را مشاهده کنند، زیرا نبود کبیر در خانه به قدر کافی رنج آور است. اما اطفال افسردگی و دلهره [دلهره] عمیقی را در سیمای مادرشان که به زور لبخند میزند، می بینند و نیش گزدم را در اعماق قلب شان احساس میکنند. کبیر و رحیمه هر دو به تمام این رموز و موز آگاه اندومی دانند که اطفال شان چقدر رنج میبرند. اینها تمام به آن دلیل است که کبیر زندگی زنده بگور [به گور] خلق افغانستان را نمیتوانست تحمل کند و علیه آن به مبارزه دست زده بود. کبیر در نهادش با خلق افغانستان تعهد بسته بود که در راه آزادی آنها و رهائی کشور به هردرد و آلامی تن در دهد. او نه آنقدر بی ایمان بود که تعهدش را فراموش کند و نه آنقدر سست عنصر که شیشه [شیشه] شرافت تاریخی مردم سرفراز افغانستان را با تسلیم شدن به سنگ بکوبد و با مزدوران میهنفروش و جاسوسان شرف باخته بردستر خوان آشتی بنشیند. او در ازای کوهی از طلا و دشتی از الماس هم حاضر نبود که تا حد به خلوت رفتن با مزدورانی همچون علی احمد جلالی سقوط کند.

کبیر توخی یگانه شعله یی است که بعد از سالها از زندان بیرون آمده و جرات [جرات] میکند که خاطرات تلخ و زهر آگین این دوره را بازگو نماید. کبیر توخی در حالیکه در غرب بسر [به سر] میبرد ولی فراموش نکرده که کی بوده و کی هست و چرا زندانی اش ساخته بودند.

اوبافشا [افشاء] ساختن جنایات ضدانسانی خلق و پرچم تاهنوزبه "همان جرم مقدس وفادار" است که برای ارتکاب آن سالهای سال ازبهترین دوران عمرش رادرعقب میله های زندان گذرانید. اوبافشای جنایات خلق و پرچم باجنایتکاران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم امریکا نیزمبارزه میکند. این درحالی است که بسیاری ازافرادى منسوب به جنبش چپ افغانستان یامستقیما [مستقیماً] به پابوسی اشغالگران جنایت کارشتافته اند ویا ازراه های غیرمستقیم مانندشرکت دربیهوده گوئی ها و واژه پرانی ها، شرکت درتشتت وپراگندگی اذهان وفعالیت درترفند دروغین مدنی وترجمه [ترجمه] مقالات گمراه کننده برای دراسارت نگه داشتن کشورکمک میکنند.

کبیرتوخی بی ملال خاطراتش راشرح میدهد. دردجانگاهی که ازیادآوری این خاطرات اعصاب اورا خردوخمیرمیسازد، اورا اینجاوآنجا به شرح جوانب مسایل باخودمیبردولی اوباردیگرسرنخ رابازمی یابدوداستان جانکاه شب وروزپلچرخی رابازگو مینماید. برای این کار، اوبه سراغ واژه های بلندبالا که خودش هم معنی آنرا نداند، غیاث اللغات را ورق نمیزندومیکوشد چهره [چهره] ضدانسانی یک رژیم مزدوررابا همان مهارتی که دارد ترسیم کند. اوادای "جرم شناس"، "دانشمند"، "روان کاو" و "ادیب" رادرنمی آورد. دیده میشودکه وقتی پشت کامپیوترش می نشیند، تصور نمیکند که "فیلسوف"، "روانشناس"، "کریمینالوژیست" یا "ادیب" است. او فقط سرگذشتش را نقل میکند ودراین فکر نیست که نزد کسی چیزی معرفی شود که نیست. از سخنانش معلوم است که نزدخلق وپرچم سرخم نکرده و "زنبیل کش" آنها نبوده است. کبیرتوخی دراین سلسله پورتریت یاتابلویی است از یک شعله یی؛ سربلندامامتواضع، منطقی اماآشتی ناپذیربا دشمن، واقع بین وشجاع، حد شناس وحد نگره دار، خودشناس وبیزار از قاق وباق [؟] لومپنانه. اهانت ها، شکنجه ها، تحقیرها، توطئه چینی ها، جاسوسی هاوغیره اورانمیتواند تا حد یک جاسوس پائین بیاورد که بعدازبیرون آمدنش از زندان فی الفور تحت نظرخادوداکترها سازمان بسازدویا سوارهلی کپتر [هلیکوپتر] دشمن شود وبه بمباران خانه های مردم بیدفاع برآید.

کبیرتوخی نشان میدهدکه برای یک شعله یی وقتی پای انسانیت وعطوفت بشردوستانه درمیان است، آنها آنرا درحد فردی ازدشمنان شان نیز دریغ نمیکنند. یکی از نمونه های این بلندهمتی انقلابی دلسوزی اوبه "سیدآغاحسین تلاش" است. سیدآغاحسین تلاش یکی ازصدبزرگترین آدمکش به اصطلاح "امینی" میباشدکه فعلاً [فعلاً] دربلجیم پناهنده شده

ونام "ورثی" را بر خود نهاده است. سید آغا حسین تلاش که قبل از کودتای ثور ۱۳۵۷ یک کارگرساده مطبعه [ساده مطبعه] دولتی بود، بعد از کودتا و به زودترین فرصت به یکی از ده بزرگترین جنایتکار و آدمکش برخاسته از ملیت شریف هزاره مبدل گردید. او، عباس خروشان، موسی غوربقه، اسحق پور (فعلاً [فعالاً] پناهنده در اطریش [اتریش]) موسی صفدرشغال، حسین اسحق زاده (فعلاً [فعالاً] پناهنده در هالند) نصرالله و داود [داوود] در قطار طاهر فراهی، جانگل جاجی، دگرمن بهرام وردکی، غوث الدین تصمیم، علی گل پیوند و ظریف (معروف به انجینر ظریف که بعداً والی قندهار مقرر شد و دیگران) قرار داشتند. آنها از جمله [جمله] ۱۰۰ جنایتکارترین خلقی هاب حساب میرفتند و آنقدر دست شان بخون [به خون] انسان آلوده بود که حتی جنایت کاران پرچمی تحمل آنها را نداشتند. پرچمی هابنا به نفرتی که از ظریف معروف به "ظریف دراز" یا "ظریف بی ناموس" داشتند ظریف را کشتند، اما متباقی این جنایت کاران رابه زندان انداختند. رژیم های امپریالیست که بر جنازه [جنازه] هزاران هزار قربانی جنایات اینگونه جنایتکاران اشک تمساح میریزند، جنایتکاران بزرگی مانند سید آغا حسین تلاش، علی گل پیوند، حسین اسحق زاده و اسحق پور و برادران جهادی آنها، چشم شان را می بندند و آنها را تحت حمایه شان قرار میدهند.

نوشته [نوشته] کبیر توخی فقط افشای جنایات خلق و پرچم نیست، بلکه او غیر مستقیم نشان میدهد که جنایتکاری ریشه [ریشه] دیدگاهی دارد. او جنایات خلق و پرچم را تبارزی از ایدئولوژی سرمایرداری [سرمایه داری] دولتی حاکم بر اتحاد شوروی میداند و از همین نگاه نیز به آن برخورد میکند. او آدمکشی های این باندها را "جنایات حزبی" نمیخواند و به این خیال که این بیهوده گوئی یک "کشف" است بر همه نوع حزب حمله نمیکند. او بانوشته اش با این تهی مغزی سفیهانه و لابلالی گری لومپنانه نیز مبارزه میکند و این مبارزه را از طروق [طرق] مختلف به پیش میبرد. آنچه در نوشته [نوشته] کبیر توخی بیشتر از هر چیز مشاهده میشود اینست که اودر "زمین" و در بین آدم های عادی قرار دارد و با آنها حرف میزند. او مانند دیوانه ها و معیوبین روانی تصور نمیکند "فیلسوف"، "روانشناس" و "ادیب" است. او همچنین نفهمیده و ندانسته به نویسندگان دنیا که نام شان را شنیده، مراجعه نمیکند تا از ذکر نام آنها احسنت را بر لبان لفاظان دیگر بنشانند. غرور و بلند همتی فردی او به او اجازه نمیدهد که کار را به جایی بکشاند که کسی در ذهنش بر او بخندد، به همین [به همین] دلیل خودشناسی و حدشناسی را تا حد ممکن رعایت میکند.

توخی درزندان است و نمیداند که رهبری سازمانش به آرمان انقلابی او پشت گردانیده و خیانت کرده است. او در دین زخم ناسور زمانی میداند که اززندان می برآید. این درد کبیر توخی را خرد و خمیر میسازد ولی همانگونه که طبقه [طبقه] او مجبور است تا آخر مقاومت کند، او نیز مجبور است تا آخر مقاومت کند. کبیر توخی و رحیمه توخی اکنون نتنها [نه تنها] مقاومت میکنند، بلکه مقاومت شان را آگاهانه تراز گذشته ها از پیش [به پیش] میبرند.

من [چون در آخر جمله حرف «م» به مثابه ضمیر متصل آمده است لذا آوردن کلمه «من» که ضمیر منفصل است، در آغاز جمله اضافی می باشد] برای آنها موفقیت بیشتر در تمام امور زندگی و مبارزه [مبارزه] شان میخواهم. «

[تصحیحات داخل قوس مربع از توخی است]

با آنکه پروسه شناخت منطقی این قلم در مورد این خادی حرفه ئی صادق ظفر یا ("پولادگر") از مدت ها پیش به نضج معینه خود رسیده (تذکار دلایل آن را در این بحث لازم نمی بینم) ولی از چندی بدین طرف که صادق ظفر یا "پولادگر" اقدام به اتهام زنی و فحاشی و جعلکاری زیر عنوان به اصطلاح "نقد" و "انتقاد" به رهبران سترگ جنبش چپ انقلابی کشور و مبارزانی که بی هیچ ملاحظه کاری و هراس می رزمند نموده ... ؛ مترصد چنین حکمی از زبان قلمش (هرچند با نام و نشان مستعار) بودم ، یعنی حکم مستقیم ، حکم واضح ، صریح ، عاری از تعقید و تعمیم ، خالی از کتره و کنایه ، ایماء و اشاره و اشکال لب و لنج و مکر و تلبیس که محتوای شیوه تبلیغ خادی اش را طی سالها علیه جنبش انقلابی و شخصیت های تثبیت شده اش ، شکل داده است ؛ بودم . تخصص و تقابل وی علیه این قلم ، عمدتاً ناشی از قاطعیت ، استقامت ، شهامت این قلم [که رهبران و اعضای خاد خارجی و داخلی و سایر عناصر وابسته به ارتجاع و امپریالیزم از من به شدت نفرت داشته در صدد ترور شخصیت می باشند] در برابر ارتجاع ، استثمار ، استعمار و امپریالیزم بوده و قسماً به خاطر بی اهمیت و بی ارزش تلقی کردن این خادبست حرفه ئی ؛ همینطور عدم توجه به کار و بار به اصطلاح "مبارزاتی" اش و نادیده گرفتن کرنش هایش ، یعنی به کرنش و ستایش صادق ظفر (مشهور شده به "پولادگر") ، برابر همان "توت" ... "اهمیتی قایل نشدم ، سر انجام دیگ زیر جوش عقده های گوناگون و علماً حل نشده اش به غلیان آمده ، چتکه هائی زرد رنگ سر جوش متعفن آن دیگ سیاه را مغز متفکر استخبارات روس ، یعنی سلطان علی کشتمند ، که با نام مستعار در دفتر شفر کی جی بی ... ثبت شده و برادر جلااد و شکنجه گرش (اسد الله کشتمند یکی از رؤسای دهگانه خاد و هم اکنون فعال

خاد خارجی وابسته به **FSB**) به شکل جمله فوق در آورده وبا قلم شورشی اش (با نام مستعار) شکل داده است .

کبیر توخی با ایمان ، نیرومندی و شهامت یک کمونیست ادامه کار به اعلام دشمنی **صادق ظفر** یا ("**پولادگر**" یا ... و ... و ...) گرداننده سایتک رنگ آمیزی شده "**شورش**" برایش ، ارزش همان "توت لگد شده ... " را قایل نشده با نیرومندی آمیخته با نفرت و کین انقلابی با این جاسوسک مکار و فاقد اعتبار و هویت مردمی و پشتوانه مبارزاتی و **حتا فهم لازم تمیز تروتسکیزم از م. ل. ا.** که طبق دستور در زیر نام به اصطلاح "مائوئیزم " خودش را پنهان کرده است ؛ بر خورد استوارانه ، بی باکانه و بیرحمانه خواهد نمود .

ادامه دارد